

نقد اندیشه‌های ریچارد داوکینز در خصوص

منشأ دین

مسلم‌زمانیان^۱

چکیده

ریچارد داوکینز از نئوداروینیست‌های معاصر است که با نگرش زیست‌شناختی به مباحث الاهیاتی از جمله منشأ دین و کیفیت پیدایش آن ورود کرده است. داوکینز شناخت درستی از حقیقت دین نداشته و به شدت نسبت به آن بدبین است، و نگاهی یکسان‌انگارانه به تمامی ادیان دارد. به همین خاطر ضمن انکار فرابشری بودن دین، سعی کرده است با تکیه به مبانی مادی‌گرایانه و تکامل‌گرایانه، مراحل پیدایش دین را تبیین کند. وی مراحل سه‌گانه‌ی «ژنتیکی»، «ممتیکی» و «سازماندهی» را برای پیدایش و تکون دین ترسیم کرده است. داوکینز اصل میل به دین در درون انسان را حاصل انحراف و کج‌روی در مراحل تکامل ژنتیکی بشر معرفی می‌کند که در ادامه از سوی انسان جهت‌دهی شده است. عدم شناخت داوکینز از دین و انسان، و همچنین مبانی نادرست معرفتی، و اتخاذ روش اشتباه در تحقیق و تبیین مسئله‌ی دین منجر به این دیدگاه شده است. پژوهش پیش رو ضمن استخراج اندیشه‌های ریچارد داوکینز در خصوص منشأ دین به روش کتابخانه‌ای، آن را به بوته نقد گذاشته است.

واژه‌های کلیدی: ریچارد داوکینز، فرگشت، دین‌شناسی، منشأ دین.

۱. دانش‌آموخته سطح چهار مرکز تخصصی علم کلام، مؤسسه‌ی امام صادق (ع)، رایانامه: m.zamaniaan40@yahoo.com

یکی از مباحث مهم در حوزه دین که از گذشته تاکنون و خصوصاً امروزه در کلام جدید از آن سخن به میان می‌آید «منشأ دین» است؛ اینکه چه عاملی موجب تحقق ادیان شده است؟ آیا انگیزه و تمایلات بشری در این مسئله نقش داشته است، یا عاملی فرابشری؟

در برابر اندیشمندان خداباور و متدین به ادیان الهی که دین را موهبتی از جانب خداوند می‌دانند، همواره بوده و هستند اندیشمندانی چون آگوست کنت، دیوید هیوم و زیگموند فروید که دین را صرفاً برخاسته از تمایلات درونی بشر دانسته و ریشه‌های آن را در ترس، جهل، خرافه‌پرستی و مانند آن جستجو می‌کنند. این اختلاف نظر در منشأ دین موجب اهمیت و پرننگ شدن این بحث در آثار کلامی شده است به گونه‌ای که عمده آثاری که در حوزه دین‌شناسی نوشته شده، به این مبحث ورود کرده‌اند.

یکی از شخصیت‌های منتقد دین در دوران معاصر آقای ریچارد داوکینز است که از شخصیت‌های نئوداروینیست و خداناباوران معاصر است. وی با نگاهی مبتنی بر یافته‌های علمی و تجربی به الهیات ورود کرده، و از زاویه زیست‌شناسی تکاملی به ارزیابی و صحت سنجی گزاره‌های دینی پرداخته است. به تبع همین نگرش، آقای داوکینز تبیین‌های جامعه‌شناسانه، یا تحلیل‌های سیاسی و مانند آن در خصوص منشأ دین را دغدغه داروینیست‌هایی چون خود ندانسته، و به دنبال تبیین زیست‌شناسانه از مسئله دین است.

با توجه به اهمیت موضوع «منشأ دین» به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مسائل کلامی، که حقانیت ادیان آسمانی در گرو آن و اثبات یک منشأ الهی برای دین است، ضرورت طرح این موضوع روشن می‌شود. از طرفی جایگاه ویژه داوکینز در میان خداناباوران معاصر و ضرورت نقد اندیشه‌های وی، اهمیت پرداختن به این موضوع را دوچندان می‌سازد. اندیشه‌های ریچارد داوکینز در آثار مختلفی نقد شده است، برخی به نقد یک تفکر خاص مانند «الحاد» پرداخته‌اند، و برخی به نقد یک اثر از آثار وی خصوصاً کتاب «توهم خدا» پرداخته‌اند. در نقدهای دسته دوم طبیعتاً به موضوع دین و منشأ آن نیز پرداخته‌اند، برخی کتاب‌ها و مقالات به بررسی تطبیقی اندیشه‌های داوکینز و دیگران در خصوص تکامل دین پرداخته، یا در ضمن طرح مباحث الحاد جدید به این موضوع و نقد اندیشه‌های وی ورود کرده‌اند، اما تحقیق پیش رو با تمرکز

بر مسئله «منشأ دین» از نظر داوکینز و به صورت تفصیلی، ضمن استخراج و اصطیاد دیدگاه وی از لابلای آثار، و تبیین مبانی این اندیشه‌ها، آنها را به بوجه نقد گذارده است.

داوکینز و مراحل پیدایش دین

داوکینز معتقد است ادیان ریشه واحدی داشته و رفته رفته تکامل یافته‌اند، تا به ادیان توحیدی چون یهود، مسیحیت و اسلام رسیده‌اند که تکامل‌یافته‌ترین ادیان امروزی هستند. وی از قول تاریخ‌نگاران چنین می‌نویسد: «مورخان دین پیشرفت و تکامل را در این نسخه‌های دینی گزارش می‌کنند که دین از جاندارانگاری، به چندخداابوری مانند ادیان یونانیان، رومیان و اقوام باستانی اسکاندیناوی، تا تک خداابوری در ادیان یهود، مسیحیت و اسلام امتداد می‌یابد» (Dawkins, 2006: 32).

اما از آنجا که داوکینز یک زیست‌شناس است، این تبیین‌ها که بعد از شکل‌گیری و تکامل انسان است او را قانع نمی‌سازد، و تصریح می‌کند که به تناسب مشرب زیست‌شناسی تکاملی خودش به دنبال تبیین داروینی و غائی از دین است: «دغدغه من در این فصل، تبیین غایی دین است. اگر عصب‌شناسان یک «مرکز خدایی» در مغز بیابند، دانشمندان داروینیستی مانند من هنوز می‌خواهیم بفهمیم که چرا انتخاب طبیعی منجر به گزینش چنین مرکزی شده است؟ چرا آن دسته از نیاکان ما که استعداد ژنتیکی برای داشتن یک مرکز خدایی در مغزشان داشتند بیش از رقیبان‌شان که چنین استعدادی نداشتند باقی مانده و تولید مثل کردند؟» (Ibid:168).

داوکینز به دنبال تبیین این حقیقت است که چرا زمینه میل و گرایش به دین در انسان شکل گرفته است، تا کم‌کم به لحاظ جامعه‌شناختی این ادیان شکل بگیرند و سپس تکامل یابند.

وی سه دوره تکاملی برای ادیان تبیین می‌کند که دو دوره آن قبل از تکامل جامعه‌شناسی و سازماندهی نهایی ادیان توسط خود بشر است که به نوع تکامل زیستی انسان برمی‌گردد. این سه دوره تکاملی عبارتند از: دوره ژنتیکی،^۱ دوره ممیتیکی،^۲ دوره سازماندهی.

۱. دوره تکامل ژنتیکی

اولین دوره تکاملی دین از نظر داوکینز روند شکل‌گیری و تکامل ویژگی‌های

1. Genetics.
2. Memetics.

مغزی انسان است که حاصل انتخاب طبیعی بوده است. این ویژگی‌های مغزی نه مستقیماً، بلکه به صورت غیر مستقیم موجب پیدایش ریشه‌های دین در بشریت شده است؛ یعنی دین محصول فرعی تکامل ژنتیکی است.

وی در این خصوص پیدایش دین را به خودکشی شب‌پره با شمع تشبیه می‌کند. این حادثه ناخوشایند که شب‌پره به سمت شمع رفته و مرگ خویش را رقم می‌زند، محصول تبعی یک اصل سودمند به نام قطب‌نمای نوری است. شب‌پره‌ها با تکیه به نور اجرام آسمانی جهت یابی می‌کنند که این در جای خود نیکوست، اما مشکل از زمان پیدایش نورهای مصنوعی ایجاد شد که موجب پیدایش یک امر تبعی نامطلوب شد (Ibid:172-173).

داوکینز با ذکر این تمثیل‌ها به دنبال تبیین این مسئله است که میل به دین می‌تواند محصول تبعی تکامل بوده، و از یک انحراف در اندام‌های مغزی حاصل شده باشد؛ یعنی همان‌طور که اصل مجهز بودن شب‌پره‌ها به قطب‌نمای نوری به‌جا بوده و لازمه اصلحیت آنها برای بقاء است، اما با این حال گاهی یک عوارض ناخواسته دارد و ممکن است با اندک انحرافی، موجب مرگ آنها بشود. دین هم حاصل یک میل به‌جا در مغز است.

وی می‌نویسد: «در مغز پودمان‌های متعددی وجود دارد، پودمانی برای پرداختن به خویشاوندی است، پودمانی برای پرداختن به مبادلات دوجانبه، پودمانی برای همدلی و پودمان‌های دیگر. دین را هم می‌توان محصول فرعی یا کج‌روی چندتا از این پودمان‌ها دانست... پودمان‌هایی مانند ذهن خوانی سایر اذهان، تشکیل ائتلاف و اتحاد، تبعیض قائل شدن به نفع خود و علیه دیگران... [اینچنین] اندام‌های مغزی مستعد کج‌روی هستند» (Ibid:179).

ریچارد داوکینز برای آشکار شدن مسئله انحراف در پودمان‌های مغزی و تمایلات برآمده از آن، مصادیق متعددی از این انحراف‌ها را بیان می‌کند:

۱-۱. انحراف در ایستارهای سه گانه

تمایلاتی که از نظر داوکینز در درون انسان وجود داشته و به انحراف رفته‌اند، وجودشان باید فایده‌مند بوده و نقشی در اصلحیت انسان برای بقاء داشته باشند، تا بقای اصل آنها در انسان توجیه شود و سپس انحرافشان نقد شود. داوکینز برای توجیه

فایده‌مند بودن این تمایلات برای بقاء و انتقال ژنتیکی آنها، به سخن دنیل دنت^۱ در خصوص ایستار یا حالت‌های سه‌گانه «فیزیکی»، «طراحی»، و «مختارانگاران» اشاره می‌کند که نقش پررنگی در سرعت تشخیص و انتخاب انسان دارند.

وی معتقد است توجه به طراحی یا حالت مختارانگاران در برابر ایستارهای فیزیکی سازوکارهای مفیدی هستند که می‌توانند دارای ارزش بقا در نوع بشر باشند، و بشر را برای بقا سازگارتر کنند، چرا که نسبت به ایستار یا حالت فیزیکی می‌توانند نقش یک میان‌بر را ایفا کنند. توضیح مطلب این که مثلاً نسبت به یک ماشین لباسشویی، ایستار طراحی و توجه به ظاهر آن برای توصیف و تشخیص، یک راه میان‌بر است. نسبت به ایستار فیزیکی؛ یعنی برای تعریف ماشین لباسشویی به جای توصیف فیزیکی، طراحی آن را توصیف می‌کنیم. این توصیف طراحی، کارکرد آن را برای مخاطب روشن می‌سازد و میان‌بری برای توصیف کارکرد آن به شمار می‌رود. داوکینز در تبیین مسئله، از قول دنت چنین می‌گوید:

«نگرش ایستار فیزیکی می‌تواند بسیار کند باشد، اگر قرار باشد بنشینیم و همه کنش‌های اجزای پیچیده را محاسبه کنیم، ممکن است واکنش‌مان به رفتار آنها خیلی آهسته شود. در مورد اشیائی که حقیقتاً طراحی شده‌اند، مثلاً یک ماشین لباسشویی یا یک کمان زنبورکی^۲، ایستار طراحی یک راه میان‌بر و به صرفه‌تر است. در این حالت می‌توانیم با دور زدن فیزیک و توجه به هدف از طراحی یک شیء، حدس بزنیم که آن شیء طراحی شده چگونه رفتار می‌کند» (Ibid:181). روشن است که اصل چنین نگرشی به‌جا و نیکو بوده و انسان را برای بقا سازگارتر می‌سازد.

وی سپس به ایستار مختارانگاران اشاره می‌کند که علاوه بر طراحی، موجود مقابل را یک موجودی که دارای قصد و کنش‌گری است می‌دانیم که مقصودی از کنش خود دارد: «یک راه میان‌بر دیگر، ایستار مختارانگاران است، که از یک جهت از ایستار طراحی فراتر می‌رود. در ایستار مختارانگاران نه تنها فرض می‌کنیم که موجود مورد نظر برای هدفی طراحی شده، بلکه فرض می‌کنیم که آن موجود، یک کنش‌گر است

1. Daniel Dennett.

«دنیل دنت» فیلسوف و دانشمند آمریکایی و نیز یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در الحاد مدرن است. وی در زمینه فلسفه زیست‌شناسی، فلسفه ذهن و علوم شناختی فعالیت می‌کند. دنیل دنت نظریه داروین را تأثیرگذارترین نظریه در جهان دانسته، و از نظریه‌ای به نام «داروینسم عصبی» دفاع می‌کند.

۲. کمان زنبورکی که زوبین یا کمان صلیبی هم نامیده می‌شود نوعی کمان تیراندازی و تسلیحات جنگی است که در قرون وسطی در اروپا مورد استفاده قرار می‌گرفت.

که مقصودی از کنش خود دارد» (Ibid: 181). وی برای تبیین مسئله در قالب مثالی، به رویت یک ببر اشاره می‌کند: «هنگامی که یک ببر را می‌بینیم، نباید در پیش بینی رفتار احتمالی‌اش درنگ کنیم، اصلاً نباید مشغول فیزیک مولکول‌هایش شد، یا در مورد طراحی ساختار و عملکرد پنجه‌ها و دندان‌هایش تأمل کرد، برای پیش بینی رفتار ببر سریع‌ترین راه حل این است که فیزیک و فیزیولوژی را فراموش کرده، و به قصد ببر برای شکار، میان‌بر بزنیم... بنابراین ایستار مختارانگاران به عنوان یک مکانیزم مغزی که تصمیم‌گیری در شرایط خطرناک را تسریع می‌کند می‌تواند دارای ارزش بقاء باشد (Ibid: 181-182).

بنابراین انتخاب طبیعی و تکامل ژنتیکی به سمت و سویی رفته، و مغز ما را چنان شکل داده است که پیش‌بینی‌های انسان به طور سریع و موثر اتفاق بیفتند، و این برای بقا ضرورت دارد، اما از انحراف و بیش‌فعالی این ایستارها دین و اعتقادات دینی پدید آمده‌اند، همان‌گونه که داوکینز می‌گوید:

«ایستار طراحی و ارجاعی مکانیزم‌های مفید ذهنی هستند، زیرا واکنش ما را در برابر موجوداتی که برای بقای ما اهمیت حیاتی دارند، مثلاً درندگان یا جفت‌های بالقوه، تسریع می‌کند؛ اما این ایستارها هم ممکن است مانند دیگر ساز و کارهای مغزی به خطا بروند. کودکان و مردمان بدوی گمان می‌کنند که آب و هوا، امواج، و سنگ‌های در حال سقوط مقصودی دارند، همه ما چنین گرایشی در قبال ماشین‌ها داریم، به ویژه هنگامی که برایمان ایجاد دردسر کنند» (Ibid:183).

و در موضع دیگری می‌نویسد: «حتی زمانی که موجود مختار و کنش‌گری در برابر ما نباشد باز هم ما کنش‌گریاب‌های بیش‌فعالی هستیم، و این موجب می‌شود که حتی وقتی که طبیعت بی‌قصد و اراده است، ما به او گمان بدخواهی و یا نیک‌خواهی ببریم» (Ibid: 181-182).

۱-۲. انحراف در میل به تحقق آرزوها

عامل روانی دیگری که داوکینز به عنوان یکی از عوامل کج‌روی در اندام‌های مغزی به آن اشاره می‌کند، تمایل انسان به خیال‌اندیشی و برآورده ساختن آرزوهایش است؛ اینکه دوست دارد باورهایش را مجتسم ببیند، و رسیدن به آنها را در ذهن بپروراند، و همین موجب جهت‌گیری انتخاب طبیعی در انسان شده است:

«قسمی از انتخاب طبیعی که هم‌نوا با یکنواختی بنیادی روان انسان‌ها عمل کرده است در تحقق دین نقش داشته و موجب این اشتراکات ادیان شده است، به عنوان

مثال بسیاری از ادیان آموزه‌ای را تعلیم می‌دهند که از نظر عینی بعید، اما از نظر ذهنی جذاب است... خود ایده نامیرایی و حیات پس از مرگ بدین سبب ماندگار شده، و گسترش یافته که هم‌نوا با خیالات انسان است، این اندیشه‌های خیالی به این خاطر اهمیت دارد که روان انسان می‌خواهد که باورها و اعتقاداتش را به رنگ آرزوهای خودش در بیاورد» (Ibid: 189-190).

بنابراین گزارش‌های دینی از مبدأ و معاد از جهت حقیقت داشتن بیرونی آنها نیست، بلکه نشأت گرفته از تمایل درونی انسان بدان‌هاست که منشأ پذیرش آنها شده است.

۳-۱. انحراف در عشق

همچنین یکی دیگر از عواملی که داوکینز باز هم با استناد به گفته‌های دنت به آن اشاره می‌کند، میل انسان به «عشق» است که به کنار گذاشتن عقل و خرد منتهی می‌شود. داوکینز می‌گوید «عشق» در نگاه روانشناسان تکاملی می‌تواند سازوکاری برای وفاداری به جفت باشد، تا این رابطه آن‌قدر دوام بیاورد تا به بقای نسل کمک کند، و از این جهت برای بقا سودمند است، اما «دین» حاصل انحراف و کج‌روی در این میل به‌جا است (Ibid: 184).

داوکینز معتقد است عشق به خداوند و انجام اعمال دینی از سر عشق، یک رفتار نابخردانه است که مانند تاثیر مواد مخدر قدرت تفکر را از انسان می‌گیرد. وی عشق به خدا را در حقیقت همان عشق به جنس مخالف می‌داند که به انحراف رفته است (Ibid: 183).

۴-۱. انحراف در باورپذیری

یکی دیگر از این عوامل که در نگاه داوکینز بیشترین تاثیر را بر وراثتی بودن دین دارد، انتقال تجارب نسل پیشین به نسل بعدی در دوران کودکی است؛ یعنی از آنجا که برای بقا و زندگی کودک باید این تجارب به او منتقل شود، به همین خاطر انتخاب طبیعی مغز کودک را به گونه‌ای قرار داده که به بزرگترها اعتماد داشته و هر چه بگویند را می‌پذیرد (Ibid: 174). اما این اصل نیکو یک محصول فرعی و تبعی هم دارد و آن اینکه اگر حتی اوهام و خیالات به کودک گفته شود باز هم او آنها را خواهد پذیرفت. بنابراین «زودباوری» محصول فرعی و تبعی مغز کودک است، و کودک نمی‌تواند میان خوب و بد تمایز قائل شود (Ibid: 176).

بنابراین مهم نیست که چه نوع مزخرفاتی مغز کودک را آلوده کند، اما به هر حال او در بزرگسالی همان مزخرفات را به نسل بعدی منتقل خواهد کرد (Ibid: 188).

۱-۵. انحراف در میل «دوگانه‌انگاری» و «غایت‌انگاری»

دو میل دیگری که ریچارد داوکینز معتقد است در درون انسان وجود دارد و به اشتباه به تحقق دین و آموزه‌های دینی منتهی شده است، میل به «دوگانه‌انگاری» و «غایت‌انگاری» است. از نظر وی میل به «دوگانه‌انگاری» و اینکه انسان دائماً میل دارد که اشیاء را از یکدیگر تفکیک کند، موجب شده که حتی بین بدن و ذهن خودش نوعی دوگانگی قائل شود، و همین امر منشأ اعتقاد به اموری چون «روح» شده است. و نیز میل به «غایت‌انگاری» یعنی این که برای هر چیزی مقصودی قائل شود، که خصوصاً در کودکان وجود دارد که برای هر چیزی دنبال تبیین غایی هستند. به عنوان نمونه اگر صخره‌های تیزی ببینند حکم می‌کنند وجود این صخره‌ها برای این است که حیوانات بدنشان را با آنها بخاراند (Ibid: 181). از نظر داوکینز این میل نیز به انحراف رفته است و به جایی که هیچ غایتی در کار نیست هم سرایت کرده است. نتیجه این شده است که انسان دائماً برای پدیده‌ها غایتی تصور کند، و آن را به فاعلی آگاه نسبت دهد.

۲. دوره تکامل ممثیکی

داوکینز مرحله ابتدایی تکامل ادیان را موجب پیدایش مشترکات و گوهر ادیان می‌داند: «ادیان به رغم اختلافاتشان، اشتراکات مهمی دارند که می‌توان گفت بخشی از انتخاب طبیعی در کار بوده که هم‌نوا با یکنواختی روان انسان‌ها عمل کرده، و این اشتراکات را به وجود آورده است» (Ibid: 190).

اما مرحله دوم تکامل ادیان را که در آن جزئیات ادیان شکل می‌گیرد، امری فراتر از ژن‌ها می‌داند که نمی‌توان این تکامل را به آنها نسبت داد. وی می‌نویسد: «اگرچه ممکن است تمایلات روانی که دین محصول جانبی آنها بوده است، حاصل انتخاب طبیعی داروینی در سطح ژن‌ها بوده باشند، اما بعید است که ژن‌ها در شکل‌دهی جزئیات ادیان هم نقش داشته باشند. بنابراین در توجیه آنها نباید سراغ ژن‌ها برویم، بلکه باید معادلی فرهنگی برای ژن‌ها بجوییم» (Ibid: 190).

بنابراین از آنجا که دین از مقوله معرفت و باور بوده، و به همین خاطر خود داوکینز متوجه این مسئله می‌شود که نمی‌تواند اصل آن را تکامل یافته ژنتیکی بداند،

به همین خاطر با اصطلاح جدیدی به نام «میم»^۱ در برابر «ژن» سعی دارد که رفتارها و مولفه‌های فرهنگی را هم چون «ژن»ها از یکی به دیگری قابل سرایت و انتقال دانسته، و سپس قوانین تکامل «ژنتیک» را در قالب «میمیک» دنبال کند (Ibid:191).

به عبارتی «میم» واحد وراثت فرهنگی در برابر «ژن» است که وراثت طبیعی است؛ یعنی همان‌طور که «ژن»ها یک بسته اطلاعات زیستی هستند که به نسل بعد منتقل می‌شوند، «میم»ها هم یک بسته اطلاعات فرهنگی هستند که البته نه در ساختار ژنتیکی، بلکه به صورت تقلیدوار به نسل بعدی منتقل می‌شود. نمونه‌هایی چون زبان، باورها، رسم و رسومات و آداب زندگی از جمله این «میم»ها هستند.

بدین ترتیب داوکینز انتقال ژنتیکی اوصاف اکتسابی در زیست‌شناسی را در مورد دین و فرهنگ در قالب «میمیک» دنبال می‌کند.

روشن است که تئوری انتخاب طبیعی همواره به دنبال کشف علت بقا و تکامل برخی خصوصیات است، بنابراین داوکینز باید به دنبال دلیل بقای خصوصیات ممیتیکی مد نظرش در خصوص شکل‌گیری و بقای دین باشد.

وی در این خصوص معتقد است «میم»های دینی از آن جهت در نوع بشر ماندگار شده‌اند که با «میم»های پرشمار قبلی در درون بشر سازگار بوده‌اند. داوکینز چنین توضیح می‌دهد: «میم»ها فارغ از اینکه در مجاورت چه «میم»هایی باشند، در هر انبان ممی دوام می‌آورند... برخی ایده‌های دینی به این خاطر ماندگار می‌شوند که با دیگر مِم‌های پرشمار قبلی سازگار هستند... یا به خاطر شایستگی ذاتی‌شان، یا به خاطر سازگاری با انبان ممی» (Ibid:199).

وی سپس مواردی را این‌گونه مثال می‌زند: «شما پس از مرگ جسمتان، باقی می‌مانید»، «اگر شهید شوید به جایگاه ویژه‌ای در بهشت فرستاده می‌شوید»، «باید مردتان، کفرگویان، و ملحدان را کشت» و مصادیق دیگری مانند آن (Ibid:199).

از نظر داوکینز این افکاری که با سایر مجموعه فکری انسان سازگار بوده، و با گرایش‌های روانی انسان چون حس بقا و جاودانگی سازگار است موجب بقای این

۱. Meme امروزه اصطلاحی شده است برای هر چیزی که نخستین معرفی آن در فضای مجازی صورت گرفته، و رواج اولیه آن در این فضا است. وقتی برخی امور مم اینترنتی نامیده می‌شود یعنی چنین اموری مراحل اولیه عرضه به دنیای اطلاعات را در زمینه اصلی خود طی نکرده است، بلکه در دامنه اینترنتی متولد و معرفی گردیده‌اند (موسوی و سموعی، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

«مم»ها شده است.

همچنین وی در مورد ایده اعتقاد به خدا به عنوان یک شخص فراطبیعی، آن را ناشی از میل انسان به پاداش، و احساسات گرم و آرامش بخش دین می‌داند که این «مم»ها را ماندگار کرده است؛ چرا که این اعتقادات دینی وعده پاداش داده، و به ما می‌گوید در برابر جهان خطرناک کسی هست که از انسان حمایت کرده و ترسمان از مرگ را می‌زداید (Ibid:185)، یا ایده نامیرایی بدین سبب ماندگار شده است که هم‌نوا با آرمان‌های انسان است، و انسان می‌خواهد باورهایش را به رنگ و لعاب آمال خود در آورد (Ibid:190).

بنابراین تمایلات پیشینی که «مم»های دینی را با خود سازگار ساخته و موجب سازگاری «مم‌ها با انبان «مم»ی درون انسان می‌شود، مایه بقا و تکامل ادیان در درون انسان شده است.

۳. دوره تکاملی سازماندهی

پس از تکامل دین در دو مرحله‌ای که بدان‌ها اشاره شد، داوکینز معتقد است یک مرحله سوم تکاملی نیز در ادیان پیشرفته‌ای چون اسلام، مسیحیت و یهود وجود دارد که بر خلاف دو مرحله قبلی، با اختیار و آگاهی بر دو مرحله پیشین بنا شده است؛ یعنی به عبارتی حاصل تکامل تصادفی ژنتیکی و ممثیکی نیست، بلکه آگاهانه سازماندهی شده است. نقش انتخاب طبیعی در تکامل ادیان، فقط فراهم کردن مغز، استعدادها و تمایلات مغزی، یا به اعتباری همان زمینه سخت افزاری است، اما داوکینز تکامل نهایی و جهت‌دار را حاصل یک سازماندهی می‌داند که آن را به علمای این ادیان نسبت می‌دهد: «ادیان سازمان یافته را انسان‌ها سازمان داده‌اند، انسان‌هایی مثل اسقف‌ها، خاخام‌ها، و آیت الله‌ها!» (Ibid: 200).

بنابراین از نگاه داوکینز آنچه در نهایت مسیحیت را از دل یهود بیرون آورده و تکامل بخشیده، و بعد از مدتی نسخه پیشرفته‌تری از آن به نام اسلام را ارائه کرده، در حقیقت دخالت یک عامل بشری است. اندیشمندان و علمای این ادیان هستند که در هر دوره آنها را متناسب با مردم و گرایش‌های آنها بازسازی و نوسازی کرده‌اند.

ارزیابی

به طور کلی دیدگاه داوکینز در خصوص منشأ دین عمدتاً مبتنی بر گمانه زنی بوده و هرگز به مقدمات قطعی و علمی مستند نشده است، و نمی‌توان نام تبیین علمی

بر چنین ایده‌ای نهاد. اندیشه‌های دینی داوکینز از جهات مختلف مبانی، و روشی قابل نقد و بررسی است، که می‌توان در قالب چند نکته به آنها اشاره کرد:

پیش فرض‌های ناکافی

یکی از جدی‌ترین اشکالات به دیدگاه آقای داوکینز، و دیدگاه‌های مشابهی که در خصوص منشأ دین در غرب مطرح شده است استناد به شواهد ظنی و ناکافی، و همچنین تمسک به باورهای پیشینی در مورد دین است که می‌توان آنها را به چند دسته تقسیم کرد:

۱-۱. پیش فرض غلط در مورد دین

پر واضح است که تمام نگرش‌های الحادی نسبت به دین همگی نشأت گرفته از این پیش فرض است که دین هرگز نمی‌تواند منشأ بیرونی و غیبی داشته باشد، دین هرگز نمی‌تواند فرابشری بوده، و از جانب خداوند بر بشر نازل شده باشد. طبیعتاً کسی که چنین اعتقادی داشته باشد بالاخره باید یک منشأ جایگزین برای دین ترسیم سازد، به همین خاطر عمدتاً برای رفع این خلأ به حدس‌ها و گمانه‌زنی‌هایی چون ترس، خرافه پرستی، عقده‌های درونی، و یا تکامل‌های ژنتیکی چنگ خواهد زد. مهم‌ترین راهکار سعی در شناخت بی‌طرفانه منشأ دین است، همان‌طور که شهید مطهری می‌فرمایند: «در «جامعه‌شناسی مذهب» از ابتدا فرض بر این است که مذهب یک پدیده‌ای است که مولود فعل و انفعالات جامعه است، یعنی یک ریشه الهی و ماورائی ندارد، و اصلاً این [که مذهب ریشه الهی دارد] جز فرض نیست... اینها درباره دین و مذهب از اول بنا را بر این گذاشتند که دین یک ریشه منطقی که نمی‌تواند داشته باشد» (مطهری، ۱۳۸۸: ۵۴۸-۵۴۹).

آقای داوکینز اساساً نسبت به دین بدبین است، و این بدبینی یک نگرش انتقادی تندی در او علیه دین ایجاد کرده است که نمی‌گذارد آزادانه در خصوص آن ابراز نظر کند. وی گمان می‌کند دین در برابر علم است و با پذیرش دین و اعتقاد به خالق هوشمند، دیگر نیازی به پژوهش‌های تجربی و علمی نیست! می‌نویسد: اگر همه دین‌دار بودند وضعیت جامعه از نظر پیشرفت علوم تجربی بسیار دهشتناک بود (Dawkins, 2006: 132-133). وی در مواضع متعددی این مطلب را تکرار می‌کند، تا جایی که اساساً دانشمندان را در عرض خلقت‌گرایان قرار داده، و چنین می‌گوید: «یک دانشمند، و یک خلقت‌گرا هر دو به مجهولات نیاز دارند، امر مجهول برای یک دانشمند تجربی هدف پژوهش قرار می‌گیرد، اما برای خلقت‌گرا نشانه پیروزی نظریه

مطلوبش... چرا که می‌خواهد شکاف‌ها را با آفرینش هوشمندانه پُر کند» (Ibid:127).
 این سخنان و انتقادات داوکینز شاید به مسیحیت و نوع رفتار مسیحیان وارد باشد، اما نمی‌توان آنها را به تمامی ادیان سرایت داد، دین حق اگر به بدعت‌ها آمیخته نشده باشد نه تنها مانع علم نیست بلکه عامل مهمی جهت ایجاد انگیزه و رشد و ترقی است، همان‌طور که ویلیام جیمز ترقی و پیشرفت را از ثمرات مذهب می‌داند (جیمز، ۱۳۶۷: ۱۹۶).

داوکینز دین را یک خرافه می‌داند، خصوصا ادیان سه گانه ابراهیمی را بزرگترین خطر خرافه‌ای می‌داند که جامعه را تهدید می‌کند (Ibid:36). وی در فصل پنجم از کتاب «توهم خدا» که به بحث ریشه‌های دین می‌پردازد دین را بی‌فایده، مغایر با عقل، و مایه خشونت و کشتار دانسته، و اثرات مثبت روانی آن را نشأت گرفته از تلقین معرفی می‌کند (Ibid:160).

مصادیق بدبینی در کلام آقای داوکینز بسیار بیشتر از آن است که در این مجال بگنجد، کسی که کتاب «توهم خدا» را مطالعه کند به خوبی از ورای تمامی جملات و الفاظ، بدبینی آقای داوکینز نسبت به دین را با تمام وجود حس خواهد کرد.

نکته مهم تر اینکه ریچارد داوکینز تصریح می‌کند که از میان ادیان ابراهیمی، تنها با مسیحیت آشنایی دارد (Dawkins,2006: 37)، و به کاستی‌های این دین می‌تازد. به عنوان نمونه به سند اناجیل ایراد می‌گیرد (Ibid:97)، یا به تثلیث و ناسازگاری آن با عقل اشاره می‌کند: «آیا یک خدا داریم در سه جزء، یا سه خدا در یک جزء؟... تاکنون هیچ کسی ایده روشنی درباره تثلیث پیش ننهاده است» (Ibid: 33-34)، یا برای اثبات ناسازگاری بین عقل و دین به سخنان مارتین لوتر که عقل را دشمن عقائد مسیحیت دانسته استناد می‌کند (Ibid:190)، و یا عقائد کلیسای نیومکزیکو را به سخره می‌گیرد که معتقدند فقط با نوشیدن چای هواسکا که حاوی داروی توهم‌زا و غیر قانونی «دی متیل تریمپتامین» است، می‌توانند به درک خداوند نائل شوند (Ibid:22)، اما با این حال در مقام قضاوت میان ادیان تفاوتی نگذاشته، و این نقدها را برای بی‌اعتباری تمامی ادیان کافی می‌داند، چنان‌که می‌نویسد: «برای اغلب مقاصد من می‌توان هر سه دین ابراهیمی را از هم تمایزناپذیر انگاشت، مگر این که خلاف آن اثبات شده باشد، اما من غالبا از مسیحیت مثال می‌زنم» (Dawkins,2006: 37).

این در حالی است که قطعا برای کسی که در حوزه‌ی دین تحقیق کرده، و با

اعتقادات ادیان آشنا باشد، تفاوت اسلام با سایر ادیان واضح است. نه قرآن قابل مقایسه با عهدین است، و نه تمدن طلایی اسلام قابل مقایسه با حاکمیت کلیسا، و نه خرافه ستیزی و روشن بودن تعالیم اسلام قابل مقایسه با تعالیم مسیحیت و یهود؛ این مسئله چیزی است که نه مسلمانان، بلکه هر کسی که بی‌طرفانه در مسئله دین تحقیق کند به آن گواهی خواهد داد.

گوستاولوبون در این رابطه می‌نویسد: «هیچ‌یک از تناقضات و پیچیدگی‌هایی که غالباً در سایر کیش‌ها و آیین‌ها دیده می‌شود در دین اسلام وجود ندارد، هر مسلمانی تمام اصول اسلام و واجبات آن را با کمال آسانی در قالب چند جمله کوتاه می‌ریزد و همه را به خوبی می‌داند. درست برعکس مسیحیان که به آسانی نمی‌توانند معنای تثلیث و حلول را بفهمند و یا سایر مسائل پیچیده که تا در علم لاهوت و جزئیات بحث و جدل ماهر نباشند، هرگز از عهده فهم آن مطالب پیچیده بر نخواهند آمد» (لوبون، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۴۲).

خدای اسلام هرگز به اوصاف جسمانی توصیف نمی‌شود، توحید اسلام یک توحید ناب و خالص بوده، و از تجسد و تثلیث و مانند آن مبرا است.

حتی این تعارض ایجاد شده میان علم و دین در حقیقت زائیده کاستی‌های کلام مسیحی است، تعبیر «خدای ساعت ساز لاهوتی»^۱، یا «خدای رخنه پوش»^۲ اینها نتایج الاهیات طبیعی مسیحیت و یهود است که داوکینز آنها را به ادیان آسمانی نسبت می‌دهد، در حالی که در تمدن اسلامی، بزرگترین دانشمندان علوم تجربی چون ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی و مانند ایشان، خود بزرگترین علمای دین بوده‌اند.

البته این آسیب در شناخت دین، منحصر در تفکرات این شخصیت نیست، متأسفانه این یک آفت جدی در میان اندیشمندان ملحد غربی است؛ چنان‌که شهید مطهری در خصوص راسل که بسیار بر داوکینز تأثیر گذارده است، می‌نویسد: «راسل در نظر کسی که اندک آشنایی با معارف اسلامی دارد، در فلسفه به مفهوم اسلامی و شرقی آن، یک کودک دبستانی هم بشمار نمی‌رود» (مطهری، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

این یک حقیقت است که اسلام با سایر ادیان تفاوت دارد، و کسانی که از

1. Divine watchmaker.
2. God of gaps.

مسیحیت به اسلام گرویده‌اند در بیانات خویش به خوبی تفاوت این دو دین را ابراز کرده‌اند. پرفسور محمد لگنهاوسن^۱ نیز از جدایی از مسیحیت و جذب به اسلام این‌گونه می‌گوید: «من در خانواده‌ای کاتولیک به دنیا آمدم، اما از ابتدا در مورد بعضی از تعلیمات مسیحیت اشکالاتی به نظرم می‌رسید... می‌دیدم سخنان مسیحیت با عقل سازگار نمی‌باشد... (اما) مفهومی که مسلمانان از خدا داشتند برای من جالب بود، اینجا بود که از اعتقادات گذشته دست برداشتم، وقتی آن اعتقادات را رها کردم تازه فهمیدم من قبلا به چه خرافاتی قائل بودم» (حاجتی، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

یکی دیگر از عواملی که بر بدبینی آقای داوکینز نسبت به دین افزوده سوء رفتار متدینان، یا تبعیض دولت‌ها در وضع قوانین حمایتی از دینداران است. وی در مواضع متعدد به مصادیق آن اشاره می‌کند، مانند این که می‌نویسد: «من نامه‌های زیادی از خوانندگان دریافت می‌کنم... و متأسفم که بگویم که زنده‌ترین نامه‌ها تقریباً همیشه با انگیزه دینی نوشته می‌شوند، این هتاک‌ها معمولاً شامل حال کسانی می‌شود که دشمن مسیحیت باشند» (Ibid:211-212)، و در ادامه به چند مورد از این نامه‌ها و لحن آنها اشاره می‌کند، اما آنچه مهم است این است که پرداختن به این نامه‌ها فارغ از صحت و سقم و نیت نویسندگانشان، هرگز ارزش علمی به دنبال نخواهند داشت.

عدم تفکیک بین دین و متدینان یک اصل لازم در حوزه شناخت علمی است، در غیر این صورت عنصر احساسات بر بحث غالب خواهد شد. این در حالی است که مطالب اینچنینی حجم قابل توجهی از کتاب «توهم خدا» را به خود اختصاص داده است.

اگر قرار باشد برای سنجش یک اعتقاد به رفتار معتقدان به آن نگاه شود، آیا نباید آسیب‌های بزرگی چون استعمار و جنگ‌های جهانی که در قرن‌های اخیر دامن بشریت را گرفت و از سوی متدینان و با انگیزه‌های غیر دینی بود را ملاک قرار داد؟ به هر حال منطقاً رفتار غلط می‌تواند با یک اعتقاد درست جمع شود، همان‌طور که بالعکس آن نیز صادق است.

خلاصه آنکه آقای داوکینز اساساً به بررسی منشأ پیدایش پدیده‌ای پرداخته که

۱. استاد دانشگاه و فیلسوف تازه مسلمان آمریکایی است. وی دارای دکترای فلسفه از دانشگاه رایس در تگزاس آمریکا بوده، و به مدت ۱۰ سال در دانشگاه رایس و دانشگاه تگزاس به تدریس فلسفه اشتغال داشته است. ایشان در سال ۱۹۸۳ به اسلام مشرف شد. سخنان مذکور مربوط به مصاحبه با هفته‌نامه پرتو در پیش شماره سوم، به تاریخ ۷۷/۱۱/۱۹ است.

از اصل آن شناختی ندارد، و شناختی احساسی و عاطفی، جایگزین بررسی‌های علمی شده است.

۱-۲. پیش فرض غلط در مورد انسان

یکی از مسائل مهمی که مورد توجه و مطالعه منکران و معتقدان به دین قرار گرفته، ریشه یابی میل به دین در درون انسان است. از نگاه متدینان به ادیان آسمانی، این میل، نه حاصل تصادف، بلکه یک میل فطری و الهی برای گرایش‌ها و بینش‌های دینی است که خداوند در درون انسان به ودیعه گذاشته است، به گونه‌ای که هر انسانی در حاق وجودش یک وجود متعالی و برتر را باور داشته، و به سمت کرنش و تعظیم در برابر آن تمایل دارد. آقای داوکینز و برخی هم‌فکران ایشان نیز اصل این کشش و تمایل را پذیرفته و به ابعاد آن اشاره می‌کنند. داوکینز می‌پذیرد که یک گرایش واحد در ذات بشر وجود دارد که موجب میل به دین‌گرایی و پرستش شده و اشتراکات ادیان را رقم زده است، منتهی به خاطر مبانی خود، برای این گرایش و بینش درونی، ریشه‌ای الهی و فطری را بر نمی‌تابد، و این گرایش‌های پررنگ را ناشی از طبیعت بشر و یافته‌های زیست‌شناسی، و طبق مبانی تکامل زیستی تبیین می‌کند که چنین تبیینی نشان دهنده یک پیش فرض غلط در مورد انسان است (موسوی و سموعی، ۱۳۹۲: ۱۵۰)؛ پیش فرضی مادی‌گرایانه در مورد انسان که لازمه آن انکار هر نوع بُعد مجرد از ماده در انسان است. طبیعتاً با پیش‌فرض‌های آقای داوکینز که انسان خالقی نداشته، و وجودش فقط در همین ماده خلاصه می‌شود، نتیجه‌ای جز این نمی‌توان گرفت که جایگاه رفتارها و نگرش‌ها و فرهنگ‌ها نیز مغز است، اما فارغ از اینکه وجود روح هرگز با ابزار و دلایل تجربی قابل رد نیست، دلایل متعدد عقلی و فلسفی بر مجرد روح وجود دارد، از جمله وحدت هویت در انسان، انقسام ناپذیری علم، و استحاله انطباق کبیر در صغیر، و مانند آن که در کتاب مربوطه طرح شده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۸: ۲۸۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۵۷).

۱-۳. پیش فرض‌های غلط تاریخی

داوکینز تکامل را از زیست‌شناسی به حوزه دین نیز سرایت می‌دهد و روند پیدایش دین را هم یک روند تکاملی می‌داند. وی معتقد به وحدت ادیان سه گانه ابراهیمی بوده و آنها را غیر متمایز می‌داند: «برای اغلب مقاصد من می‌توان هر سه دین ابراهیمی را از هم تمایز ناپذیر انگاشت، مگر این که خلاف آن اثبات شده باشد» (Dawkins, 2006: 37)، و این اصل «توحید» را که مشترک در میان ادیان الهی

است، حاصل تکامل توتمیسم و سپس ادیان چندخدایی معرفی می‌کند: «مورخان دین، پیشرفت و تکامل را در این نسخه‌های دینی گزارش می‌کنند که دین از جاندارانگاری، به چندخداباوری مانند ادیان یونانیان، رومیان و اقوام باستانی اسکانندیناوی آغاز و تا تک خداباوری در ادیان یهود، مسیحیت و اسلام امتداد می‌یابد» (Ibid: 32).

داوکینز تمامی مراحل این تکامل و سازماندهی ادیان الهی را حاصل رفتار بشر دانسته، و در این خصوص می‌نویسد: «ادیان سازمان یافته را انسان‌ها سازمان داده‌اند، انسان‌هایی مثل اسقف‌ها، خاخام‌ها، امام‌ها و آیت‌الله‌ها... نقش انتخاب طبیعی ژنتیکی در این داستان، فراهم کردن مغز، استعدادها، و تمایلات مغزی یا همان پلتفرم سخت افزاری و نرم افزاری سطح پایین که پس زمینه انتخاب ممیک را تشکیل می‌دهند» (Ibid: 200).

چنین مطلبی فاقد وجهت علمی است. داوکینز هیچ دلیلی بر این مطلب ارائه نمی‌دهد در حالی که اثبات این مسئله یک بحث تاریخی و جامعه‌شناختی مفصل و دقیق را می‌طلبد. حتی اگر شواهدی بر این مسئله و در خصوص یک دین خاص در تاریخ یافت شود، باز هم نمی‌توان از یک مورد جزئی، نتیجه‌گیری کلی کرد. خصوصاً با توجه به سخنان برخی از جامعه‌شناسان دین که تصریح کرده‌اند چنین نگرش جامعی در دین پژوهی وجود نداشته است. همیلتون در این خصوص می‌نویسد: «کمتر جامعه‌شناسی در صدد آن برآمده که بررسی مقایسه‌ای و تاریخی دین در یک پهنه گسترده را انجام دهد، بلکه بیشتر خود انسان‌شناسان به صورت فردی بوده‌اند که سنت‌های مذهبی متفاوت از مسیحیت را بررسی کرده‌اند» (همیلتون، ۱۳۷۷: ۳۸۳).

نکته این است که اصل این تحلیل‌ها بر یک پیش فرض غلط و نفی منشأ الهی بنا شده است، همان‌گونه که شهید مطهری می‌نویسد: «در «جامعه‌شناسی مذهب» از ابتدا فرض بر این است که مذهب یک پدیده ای است که مولود فعل و انفعالات جامعه است، یعنی یک ریشه الهی و ماورائی ندارد، و اصلاً این [که مذهب ریشه الهی دارد] جز فرض نیست» (مطهری، ۳: ۵۳۸)، به همین خاطر به سراغ تحلیل‌های دیگری رفته‌اند.

اما در خصوص تکامل اجتماعی دین و تبدیل شدن ادیان، به ادیان دیگر هم نه تنها هیچ دلیل متقنی وجود ندارد، بلکه شواهد تاریخی نیز بر علیه آن گواهی می‌دهد، چرا که به عنوان نمونه اسلام نه در میان متدینین به دین مسیحیت و یهود، بلکه در

میان مشرکین و کافرین ظهور یافت که نسبت به خداوند دچار کفر و شرک بودند، و سپس یهودیان و مسیحیان منطقه را تحت تأثیر قرار داد، و وادار به موضع‌گیری مثبت و منفی کرد. بنابراین نمی‌توان آن را یک نسخه تکامل یافته از سوی مسیحیان و یهودیان دانست، چنین گمانه‌زنی‌ای در صورتی قابل توجه می‌بود و جای بررسی داشت که اسلام در میان مسیحیان و یهودیان ظهور یافته باشد.

همچنین در مورد نقش عالمان دینی نیز باید توجه داشت که قرینه‌ای بر ایجاد دین از سوی ایشان وجود ندارد، بلکه نقش ایشان تبیین و گسترش دین بوده است، نباید میان برداشت‌ها و تفسیرهای عالمان دین از محتوای دین، با اصل ایجاد آن خلط کرد.

بنابراین چنین ادعاهایی پیش از آن که به عنوان شبیهاتی علیه دین قلمداد شوند، نشان می‌دهد آقای داوکینز آگاهی یا توجه کافی به مسئله ادیان و روند شکل‌گیری آنها ندارد.

بزرگترین اشکال آقای داوکینز یک نگاه حداکثری به نظریه انتخاب طبیعی است، وی زیست‌شناسی تکاملی را به همه موضوعات دیگر سرایت می‌دهد از جمله دین که یک مسئله کاملاً متفاوت از زیست‌شناسی است، اما وی با همین نگاه به بررسی آن ورود کرده است.

۲. مبناى غلط در معرفت‌شناسی

مهمترین کاستی که به عنوان یک مبناى اساسی و بنیادین در تمامی اندیشه‌های آقای داوکینز در حوزه الاهیات تاثیرگذار بوده و وی را از رسیدن به حقیقت در تمامی موضوعات این حوزه بازداشته است، مبناى غلط معرفت‌شناختی بوده است. چیزی که به صورت پررنگ به عنوان یک زیربنای فکری و معرفتی در آثار ریچارد داوکینز مشاهده می‌کنیم یک طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی^۱، و تکیه حداکثری به علوم تجربی و دستاوردهای آن خصوصاً تئوری تکامل انواع برای بررسی تمام پدیده‌های جهان است. آقای داوکینز یک قلمروی گسترده‌ای برای علم و تجربه قائل بوده، و همه

۱. تبیین‌های مختلفی از «طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی» وجود دارد اما وجه مشترک آنها را می‌توان در این دانست که همگی بر «علم‌پسندگی» تأکید داشته، و یگانه مسیر کسب معرفت و داوری در تمام حوزه‌های معرفتی را حس و تجربه می‌دانند، به همین خاطر دیدگاه مذکور بر به کارگیری روش‌ها، نتایج و نظریه‌های علوم حسی تأکید می‌کند و راه‌های دیگر را بی اعتبار قلمداد می‌کند (Internet Encyclopedia of Philosophy, Naturalistic Epistemology).

چیز را با آن توجیه می‌کند، همان‌گونه که به صراحت می‌گوید: «اگر علم نتواند برخی پرسش‌های غائی را پاسخ گوید، چرا باید فکر کنیم که دین می‌تواند؟» (Dawkins, 2006: 56)، و نیز می‌نویسد: «الاهی‌دانان چه مهارتی دارند که دانشمندان ندارند؟» (Ibid:56). ریچارد داوکینز اساساً با مسیر استدلال‌های عقلی محض رابطه خوبی ندارد، و با صراحت بی‌اعتباری داده‌های عقلی محض را چنین بیان می‌کند: «من عمیقاً به هر اندیشه‌ای که بدون ملاحظه داده‌های تجربی از جهان واقع به چنان نتایج عظیمی برسد مشکوک هستم» (Ibid:82).

طبق این دیدگاه گمانه‌زنی‌های تجربی ارزش درخوری نسبت به براهین عقلی دارند، و این مبنا، راه را برای تبیین تجربی عوامل پیدایش دین می‌گشاید. اما برآستی خود این مبنا که داده‌های تجربی مقدم بر عقل بوده، و داده‌های عقلی که برآمده از تجربه نباشند بی‌اعتبارند، چگونه از طریق تجربه اثبات می‌شود؟ این که سخن از پیدایش دین خارج از حیطه الهیات و فلسفه بوده، و داخل در قلمرو علم است و باید با ابزارهای تجربی بدان پاسخ داد، چگونه با تجربه اثبات می‌شود؟

ظاهراً ریچارد داوکینز آنقدر این مبانی را بدیهی و بی‌نیاز از اثبات می‌داند که در هیچ کجا از آثارش به اثبات این مبانی نمی‌پردازد. و البته همین مبنا غلط موجب شده است که علی‌رغم این که دین از مقوله فرهنگ بوده و ارتباطی با پدیده‌های طبیعی ندارد اما آقای داوکینز با روش طبیعی و تجربی به تبیین آن بپردازد، در حالی که زیست‌شناسی نفیاً و اثباتاً نمی‌تواند در این حیطه ابراز نظر کند. جعل اصطلاح «ممتیک» در برابر «ژنتیک» سیطره بخشیدن زیست‌شناسی بر موضوعات فراتر از آن است که برای اثبات آن باید از قرائنی فوق زیست‌شناسی مدد گرفت، در حالی که آقای داوکینز قدمی برای اثبات این مسئله بر نمی‌دارد.

داوکینز یک نگاه حداکثری به ژنتیک داشته، و ژن را موضوع و هدف تکامل معرفی می‌کند در حالی که این مسئله حتی از سوی برخی زیست‌شناسان نیز مورد استقبال چندانی قرار نگرفته است؛ همان‌گونه که ارنست مایر از تکامل‌گرایان مشهور جهان که به عنوان چارلز داروین قرن بیستم شهره است، از منتقدان نظریه وی به شمار می‌رود.

(Mayr, 1999, Edge: https://www.edge.org/conversation/ernst_mayr-what-evolution-is)

بنابراین نگاه افراط‌گرایانه به علم خودش می‌تواند مانعی برای کسب معرفت باشد؛ همان‌طور که ویلیام جیمز می‌گوید: «علم امروز ما را مانع است از اینکه خدا را تصور

کنیم، امروز دانش بشری نمی‌تواند باور کند که خدایی باشد بدون داشتن قوانین کلی و عمومی برای کائنات... در نظر علم امروز دنیا ترکیب شده است از اتم‌ها که بدون هیچ هدفی با هم جمع می‌شوند و چیزی را می‌سازند و بدون هیچ مقصدی از هم جدا شده و نابودی چیزی را که ساخته‌اند موجب می‌شوند، گویا طبیعت حتی در نابودی خود کوشاست!» (جیمز، ۱۳۶۷: ۱۸۳).

و البته این نگاه حداکثری نه تنها یک روش غلط معرفت‌شناختی است، بلکه عوارض روانی مخربی چون غرور علمی را به دنبال دارد که خودش از بزرگترین موانع کشف و پذیرش حقیقت است، همانطور که علامه جعفری در بحث از موانع معرفت و شناخت به این مسئله اشاره کرده است: «هیچ لجنی در درون انسان مانند تکبر و خود محوری مانع جریان آب حیات معرفت و شناخت در درون انسان نمی‌شود» (جعفری، ۱۳۶۰: ۲۴۱).

۳. تعارض انگاری میان تکامل انسان و فرابشری بودن دین

بر فرض پذیرش نظریه تکامل و نقش آن در شکل‌گیری تمایلات انسان به دین، باز هم نمی‌توان منشأ الهی برای دین را انکار کرده، و دین را صرفاً یک مسئله روانی تکاملی دانست!

باید توجه داشت که نظریه تکامل انواع بدون انکار علت غایی با وجود خدا تعارضی نخواهد داشت، بنابراین با فرض وجود خداوند که در جای خود از آن سخن گفته شده است، حتی اگر انسان با تکامل به چنین درجه‌ای از پیچیدگی رسیده باشد، باز هم لازم است برنامه‌های جامع از جانب خداوند به نام «دین» برای او ارسال شده و انبیا و فرستادگانی نقش الگوهای عملی در رفتار را برای او ایفا کنند، و این هرگز با تدریجی پدید آمدن این پیچیدگی‌ها تعارضی ندارد. اگر خالق در ورای این انسان وجود داشته باشد لازم است که انسان‌ها را به سمت رفتار و اخلاق نیک سوق داده و از آنچه به ضرر ایشان بوده و مفسده دارد دور کند (حلی، ۱۴۱۳: ۳۴۶-۳۴۷)؛ چرا که عقل تکامل یافته بشری توان درک همه مسائل را ندارد؛ از مسائلی که مربوط به حیات انسان بعد از این زندگی دنیوی می‌شود، تا برخی مسائل فراتر از عقل در حوزه اخلاق که اختلاف نظر فیلسوفان اخلاق در آنها نشان از ناکافی بودن عقل دارد، یا حتی سایر کارکردهای دین چون تقویت آنچه که عقل درک می‌کند، یا حتی آرامش روان و مانند آن. بنابراین نیاز به دین برای بشر عاقل یک نیاز ضروری است، فارغ از این که این انسان دفعتا اینگونه پدید آمده باشد، یا به صورت تدریجی.

علاوه بر اینکه انسان‌ها منفعت طلب هستند و این منفعت طلبی‌های شخصی مانع از وضع قانونی بی‌طرفانه می‌شود؛ بنابراین لازم است تا خداوند حکیمی که جهان خلقت اوست و به تمام ویژگی‌ها و خصوصیات انسان، و نیز مصلحت بشر آگاه است و در قانون‌گذاری منفعتی نمی‌برد، قانون سعادت بشر را به او برساند و انسان‌هایی شایسته را به سوی انسان گسیل دارد تا راه و رسم زندگی را به او بیاموزند.

بنابراین موضع ما در خصوص منشأ دین در گرو اعتقاد و عدم اعتقاد به خداوند است، و صرف تئوری تکامل نمی‌تواند در این حوزه ابراز نظر کند.

۴. خلط بین منشأ و کارکرد دین

داوکینز تمایلات انسان و نقش دین در هماهنگی با این تمایلات و ارضای آنها را از ریشه‌های دین برشمرده است، مانند این که دین بسیاری از ترس‌ها را می‌زداید، یا به آرزوهای انسان که انسان در درون خودش بدان‌ها میل دارد رنگ حقیقت بخشی خیالی می‌بخشد، و عواملی مانند آن که از دیدگاه داوکینز موجب میل و گرایش انسان به دین شده است.

این سخن اگرچه درست است که دین می‌تواند بسیاری از بیم‌ها و هراس‌های انسان را بزدايد، و با تمایلات انسان هماهنگ است، اما لازمه این حقیقت، چنین نخواهد بود که دین زاییده ترس باشد، یا حاصل کج‌روی اندام‌های مغزی باشد، بلکه این آرامش دهی می‌تواند از کارکردهای دین به شمار رود (جعفری، ۱۳۷۸: ۹۵)، همان‌طور که ویلیام جیمز، فیلسوف و روان‌شناس معروف آمریکایی می‌گوید: «احساس لذت مداوم و مطلق در هیچ‌جا جز در مذهب یافت نمی‌شود» (جیمز، ۱۳۶۷: ۲۷).

و همچنین سازگاری دین با تمایلات انسان می‌تواند از باب هماهنگی دین با فطرت بشر باشد که هر دو از سوی خالق بشر بوده و منشأ یگانه دارند، همان‌طور که خود ادیان چنین ادعایی را مطرح می‌سازند، به عنوان نمونه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده» (روم: ۳۰). بنابراین اینکه دین با روحيات انسان سازگار است، چرا نباید فطری بودن دین و تلائم آن با فطرت را نتیجه دهد؟ اما به نظر می‌رسد آقای داوکینز اینجا هم در نتیجه‌گیری، به پیش‌فرض‌هایی که اشاره شد تکیه می‌کند و مجالی برای طرح سایر احتمالات قائل نمی‌شود.

آنچه داوکینز می‌گوید بر فرض صحت می‌تواند یک احتمال در خصوص پیدایش دین باشد، اما زمانی می‌توانیم وقوع یک پدیده را به صورت قطعی به یک علت نسبت بدهیم که آن علت، یک علت منحصره باشد. داوکینز در حالی دین را نشأت گرفته از تمایلات درونی انسان می‌داند که میل درونی به یک حقیقت خارجی لزوماً این نتیجه را نخواهد داد که آن حقیقت خارجی علت دیگری ندارد.

به عبارت دیگر نمی‌توان گفت چون انسان به دین تمایل دارد، پس دین زاییده انسان است، چنین لازمه‌ای به لحاظ منطقی وجود ندارد. به طور کلی آنچه که آقای داوکینز می‌گوید حتی اگر شدنی باشد باز هم اثباتش خارج از زیست‌شناسی بوده و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد در گرو یک بررسی جامعه‌شناختی و تاریخی است. مگر آنکه داوکینز این منشأ را تنها احتمال ممکن بداند که اثبات آن باز هم خارج از حیطه زیست‌شناسی بوده و در گرو تحلیل‌های فلسفی و عقلی است.

نتیجه

با توجه به گستردگی ادیان و تفاوت‌های عمیق و بنیادین نمی‌توان در خصوص پیدایش تمامی ادیان یک منشأ واحد بیان کرد، این امر در گرو بررسی‌های تاریخی و جامعه‌شناختی در خصوص هر یک از ادیان به صورت مستقل است. اما به یقین، سیطره روش تحقیق در حوزه زیست‌شناسی بر موضوعاتی فراتر از تجربه مانند دین هرگز قابل دفاع نیست. نظریه داروین‌یسم فارغ از درستی یا نادرستی نمی‌تواند منبع معتبری برای تحقیق در خصوص منشأ دین به شمار آید. همچنین یکسان‌انگاری ادیان و دخالت نگرش‌های روان‌شناختی پیشینی نسبت به دین از دیگر آفت‌های روشی آقای داوکینز در حوزه دین‌شناسی به شمار می‌رود که قابل دفاع نیست.

فهرست منابع

۱. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۸، *فلسفه دین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۰، *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. جیمز، ویلیام، ۱۳۶۷، *دین و روان*، ترجمه مهدی قائنی، قم، انتشارات دارالفکر.
۴. حاجتی، میراحمدرضا، ۱۳۹۳، *عصر امام خمینی*، قم، بوستان کتاب.
۵. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ *کشف المراد*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸، *نهایة الحکمة*، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم، موسسه امام خمینی.
۷. لوبون، گوستاو، ۱۳۸۷، *تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات کتابچی.
۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *مجموعه آثار*، جلد ۱، تهران، نشر صدرا.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸، *مجموعه آثار*، جلد ۳، تهران، نشر صدرا.
۱۰. ملاصدرا، ۱۹۸۱، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث.
۱۱. موسوی، سید محمود، سموعی، نفیسه، ۱۳۹۲، «*الحاد در نقاب تکامل گرایی*»، قبسات، شماره ۶۹، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. همیلتون، مَلکم، ۱۳۷۷، *جامعه شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، موسسه فرهنگی تبیان.
13. Richard Dawkins, 2006, *The God Delusion*, London, bantam press.
14. Internet Encyclopedia of Philosophy: <https://iep.utm.edu>.
15. Edge: https://www.edge.org/conversation/ernst_mayr-what-evolution-is.